

بیعت  
میرزا  
در مسیح  
ربه  
جادا  
توان  
نهضه  
های افزو  
و مجدد  
قرار داد  
ان گستر

## گفتار چهارم

### ماکیاولی؛ فضیلت قدرت و شکوه دولت

کشوری را که مردمانش فاسد نشده‌اند به آسانی می‌توان اداره کرد. در جایی که مساوات برقرار است تأسیس حکومت پادشاهی ممکن نیست و آنجاکه مساوات وجود ندارد نمی‌توان دولت جمهوری به وجود آورد.<sup>۱</sup>

### نخست: روزگار ماکیاولی

نیکولو ماکیاولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷)، دولتمرد ایتالیایی، نظریه‌پرداز سیاسی دوره رنسانس است که رگه‌های رومی دوره باستان و اوامانیستی مدنیت جدید را با هم در خود جمع کرده است. او سعی کرد تا سیاست را به صورت واقع‌گرایانه و از زوایای مختلف فلسفی، اخلاقی و مذهبی، مورد بحث قرار دهد. هدف اصلی ماکیاولی، ارائه آموزه‌های جدید در سیاست و روش‌های جهانگیری یا چگونگی به دست آوردن قدرت و جهانداری یا چگونگی حفظ قدرت است.

1. Niccolo Machiavelli, "Discourses On The First Ten Books Of Titus Livius", Translated from the Italian by Christian E. Detmold, In Niccolo Machiavelli, *The Prince and Discourses*, Introduction by Max Lerner, (New York: Modern Library, 1950), Book 1, Chapter 55, p. 252 (hereafter cited as *Discourses* followed by the number of Book, chapters and pages).

نیز ن.ک.به: نیکولو ماکیاولی، گفتارها، ترجمه محمد حسن لطفی، (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۷)، کتاب اول، فصل ۵۵، ص ۱۷۲. (از این به بعد با لطفی و شماره کتاب، فصل و صفحه).

مع هذا تصور این نکته که «ماکیاولیسم» را پدیده‌ای ضد اخلاق و یا روش انحصار قدرت برای حاکم و تعدی به حقوق مشترک مردم پنداشیم، مسئله‌ای گمراه کننده است. از این‌رو باید اذعان داشت که ماکیاولی چهره‌ای ژانوسی و دو رو دارد. با وجود این، در نمای کلی و صرفاً به منظور تعیین جایگاه ماکیاولی در اندیشه سیاسی غرب می‌توان قضاوت کرد که چهره‌وی با توجه به تعاریفی که از انسان و محیط سیاسی اش می‌دهد، قرون وسطایی است. اما رویکردنش به جهان آینده و رمزگشایی وی از سیاست و نیز روشی که در جدایی اخلاق دینی از اخلاق سیاسی پیش روی می‌نهد، چهره‌ای نو و مرتبط با دوره نوزایی فلورانس دارد.

ماکیاولی در ایتالیای ناآرام و در عین حال پویا و سرزنشه دوره رنسانس زندگی می‌کرد؛ ایتالیایی که به پنج دولت بزرگ، یعنی فلورانس، میلان، ونیز، ناپل، روم و قلمرو پاپ و نیز چند امیرنشین تقسیم شده بود.<sup>۱</sup> ایتالیای این دوره در حال گذار به دوره جدید بود. با رونق گرفتن تجارت و سرمایه‌های کلانی که تجارت آزاد و غیردولتی به سوی ایتالیا سرازیر کرد، به تدریج فرهنگ بسته فئودالیته جای خود را به فرهنگ باز بورژوازی می‌داد و ایتالیا به عنوان یکی از قطب‌های اقتصادی جهان متولد می‌شد و با ایجاد بازارکار در مشاغل و حرفة‌های مختلف، صنعت تجارت در سطحی گسترشده و فارغ از تقسیمات ارضی رونق می‌گرفت و به تدریج در مقایسه با تحولات ساختار سیاسی رشد بیشتری پیدا می‌کرد و همین ناهماهنگی علت اصلی بی ثباتی در دولت-شهرهای ایتالیا بود. نسخه تجویزی ماکیاولی برای برقراری ثبات سیاسی و سامان بی‌نظمی و درمان ناآرامی‌های ایتالیا، تشکیل ایتالیای واحد بود،<sup>۲</sup> زیرا تشکیل حکومتی یکپارچه، همچون اسپانیا، فرانسه و انگلستان

۱. د. تاند، اسا، تا، نبغ فلسفه فـ، ترجمه نحف د. باند.

می‌توانست کشمکش‌های غیرضروری داخلی را که معمولاً برای کسب قدرت انجام می‌گرفت، مبدل به امنیت در سطح بین‌المللی کند. و همین امر موجب حفظ آرامش در داخل و برقراری امنیت برای معاملات تجاری و سیاسی در خارج از ایتالیا و نهایتاً افزایش قدرت سیاسی و اقتصادی ایتالیایی‌ها می‌شد و به نظر می‌رسید که پاپ مانع اصلی این اتحاد بود ضمن اینکه شخصاً نیز توان ایجاد این اتحاد را نداشت.<sup>۱</sup> به این ترتیب، به نظر ایتالیا پدید آورد؛<sup>۲</sup> وضعیتی که ماکیاولی در دوره زندگی خود، برای شناخت و تجویز آن همت می‌ورزد.

## دوم: زندگی ماکیاولی

زندگی ماکیاولی را می‌توان به سه دوره متمایز تقسیم کرد: دوره اول زندگی ماکیاولی مربوط به زمان قدرت و اقتدار سیاسی لورنتسو از خاندان مدیچی است که از ۲۰ سالگی، و درست در سال تولد ماکیاولی، تا ۴۳ سالگی، یعنی زمان مرگش، قدرت سیاسی فلورانس را در دست داشت.<sup>۳</sup> پس از مرگ

1. *Ibid.*, pp. xxxiii-xxxiv.

2. George S. Sabine, *A History of Political Thought*, (New York: Holt, Rinehart, Winston, 1963), pp. 336-337.

3. ماکیاولی در تاریخ فلورانس، ریشه خاندان مدیچی را به عنوان امنای شهر، تا اوایل قرن سیزدهم دنبال کرده است. لورنتسو باشکوه (Lorenzo the Magnificent) فرزند پیرو و نوه اسلاف کوزیمو تاجرپیشه و (Cosimo de Medici, 1389-1464)

لورتسو، پرسش پیترو، زمام امور را به دست گرفت، اما اقتدار و نفوذ ژروم ساونارولا<sup>۱</sup> و بسی ثباتی فلورانس، موجب شورش جمهوری خواهان فلورانسی، سرنگونی پیترو در سال ۱۴۹۴ و سرانجام حاکمیت نظام جمهوری شد. ساونارولا که رسماً قدرت را در دست خود گرفته بود، از همان ابتدا ریاست کشی، دادگری، پارسایی و حاکمیت پیامبرگونه خود را به جای اقتدار و سلطه سلطنت طلبان، به منزله نمونه آرمانی سیاست فلورانس تبلیغ کرد. لکن همچون دیگر «پیامبران بسی سلاح» ماکیاولی خیلی زود شکست خورد<sup>۲</sup> و سرانجام به دست جمهوری خواهان تجدددخواه به دار آویخته و سوزانده شد؛<sup>۳</sup> حادثه‌ای که «در ماکیاولی [جوان] اثر عمیقی بر جای گذاشت».<sup>۴</sup>

دوره دوم زندگی ماکیاولی مربوط به دوره جمهوری تا سال ۱۵۱۲، یعنی بازگشت خاندان مدیچی به قدرت سیاسی فلورانس است. در این دوره

---

پیرو (۱۴۶۹-۱۴۶۴) و لورتسو (۱۴۶۹-۱۴۹۲) فلورانسی، با «خردمندی و همت خاندان مدیچی» توانست فرهنگ، ثروت و قدرت یونان باستان را بازتولید کند. ن.ک.به: ویل دورانت، تاریخ تمدن، جلد ۵، درباره رنسانس مترجمان صدر تقی زاده و ابوطالب صارمی، (تهران: سازمان آموزش و انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷)، صص ۸۶-۸۴ و ۱۲۶-۱۳۶.

Savonarola

۲. به نظر ماکیاولی، نظام سیاسی، ساخته مردان بزرگی است که آورند و از این میان کسانی

ماکیاولی نقش‌های متعددی را تحت عنوان مشاور، منشی و دیپلمات تجربه کرد. نخستین شغل وی در دیوان فلورانس، اندکی بعد از اعدام ساونارولا در سال ۱۴۹۸ بود. ماکیاولی در این شغل، منشی اداره اول یعنی اداره داخلی و بعد مسئول روابط فلورانس با سایر شاهزاده‌نشین‌ها بود. او در مأموریت‌های خود در سال‌های ۱۴۹۹-۱۵۰۸ از طریق آشنایی با سیاستدارانی چون چزاره بورجا،<sup>۱</sup> پاپ جولیوس دوم<sup>۲</sup> و امپراتور مقدس روم ماسیمیلیان اول<sup>۳</sup> تجارب زیادی کسب کرد که بعدها در آثارش نمایان شد.<sup>۴</sup>

دوره سوم زندگی ماکیاولی مربوط به سقوط حکومت جمهوری خواهان و احیای اقتدار خاندان مدیچی است. در سال ۱۵۱۳ جولیانو مدیچی<sup>۵</sup> کنترل فلورانس را به دست گرفت و جمهوری را منحل کرد و به تبع آن، ماکیاولی نیز که در خدمت حاکمیت جمهوری بود، از کار برکنار شد و به اتهام توطئه علیه خاندان مدیچی به زندان افتاد و حتی شکنجه و تبعید شد، اما از سیاست دست نکشید و با نوشتن تاریخ، اندرزنامه و فنون سیاست برای ایتالیایی‌ها، به عنوان سیاستمداری زنده و پویا در صحنه سیاست باقی ماند و بالاخره در سال ۱۵۲۶ موفق شد که دیدگاه خاندان مدیچی را نسبت به خود تغییر دهد. ولی سال بعد مدیچی‌ها سقوط کردند و مجددًا جمهوری خواهان به قدرت رسیدند. ماکیاولی که حدود ۱۴-۱۳ سال از دوره میانی زندگی خود را صرف خدمت به جمهوری کرده بود، بر آن شد تا بار دیگر مشاغل سابق خود را به دست آورد، لیکن همکاری وی با دشمنان جمهوری، او را بدنام و غیرقابل اعتماد کرده بود. ماکیاولی در سال ۱۵۲۷ با زندگی ناآرام خود بدرود گفت.

### سوم: آثار ماکیاولی

آثار ماکیاولی پایه و زیربنای تفکر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جلد این امور این آثار عمده‌تاً در دوره سوم زندگی ماکیاولی یعنی دوران عزل وی از قدرن سیاسی تألف شده است. ماکیاولی در این دوره کتاب‌های سیاسی، تاریخی، داستانی و پرمايه‌ای را به رشته تحریر درآورد و حتی شعر و نمایشنامه نظم کرد. لکن هیچ‌یک از این کتب نتوانست باب ورود وی را به قدرت سیاسی باز کند. چنین به نظر می‌رسد که در میان کتاب‌های ماکیاولی، شهریار یا امیر از شهرت بیشتری برخوردار شده است و اساساً ماکیاولی و شهریار با هم نامی جاودانه کسب کرده‌اند. اما همان‌طور که در صفحات بعد خواهد آمد، شهریار بدون گفتارها به هیچ‌وجه‌ما را در شناخت افکار ماکیاولی مدد نمی‌رساند. گفتارها که اسم کامل آن گفتارهایی درباره نخستین ده‌گانه تیتوس لیویوس است، کتابی است به مراتب دقیق‌تر و کامل‌تر از شهریار؛ گرچه مارا از خواندن شهریار بی‌نیاز نمی‌کند.

شهریار، همان‌طور که از تقدیم‌نامه ماکیاولی به لورنسو دی مدیچی بر می‌آید، کتابی است برای شهریار که به گفته ماکیاولی می‌توان گفت که برای نزدیک شدن به خاندان مدیچی به رشته تحریر درآمده است. با آنکه در واقع کتاب در ابتدا برای جولیانو دی مدیچی نوشته شد، پس از مرگش به لورنسو تقدیم شد.<sup>۲</sup>

من نیز برآنم که برای نمایاندن ارادت خویش به شما مسرور ارجمند چیزی بدان پیشگاه فراز آورم و در میان همه دارایی خود چیزی ارجمندتر و ارزش‌تر از آن توشه معرفتی نیافتنه‌ام که درباره کردار مردان بزرگ اندوخته‌ام؛ معرفتی که دستاورد آشنازی شیرینه‌ام با کار روزگار و پژوهش پیوسته در آثار روزگار باستان است و فشرده این

همه را پس از باریک‌اندیشی‌ها و موشکافی‌های بسیار در دفتری کوچک‌گرد آورده‌ام که اکنون به پیشگاه عالی عرضه می‌دارم.<sup>۱</sup>

گفتارها نیز کتابی به سیاق شهریار، اما مفصل‌تر از آن است و به نظر می‌رسد در فرصت مناسب‌تری نگارش شده است؛ هر چند ماکیاولی فقط سه کتاب اول از ده کتاب لیویوس را تفسیر کرده است. در گفتارها ماکیاولی به حکومت‌های جمهوری می‌پردازد و همین مسئله نشان‌دهنده تفاوت بارز میان شهریار و گفتارهاست. مسئله گفتارها در سراسر ۱۴۲ فصل کتاب، تأسیس شهریاری و پاسداری از آن است و به سه بخش تقسیم شده است که هر یک جمهوری و پاسداری به بحث درباره موضوعی خاص می‌پردازد. در نخستین بخش، مسئله ماهیت حکومت رم و مکانیسم عملکرد نهادهای آن مطرح می‌شود. بخش دوم به بحث درباره امور نظامی در جمهوری رم اختصاص یافته است. در سومین بخش، نقش افرادی که با تکیه به نیروی هنر و کاردانی خود مراقب تعادل و ترقی جمهوری رم بوده‌اند نشان داده می‌شود.

به این ترتیب، کوشش وی برای تفسیر تاریخ جمهوری رم به بررسی سه موضوع محدود می‌شود که عبارتند از: قوانین مذهبی، قوانین و قواعد مربوط به جنگ و گفت و گو درباره شخصیت بنیان‌گذاران و قانون‌گذاران در جمهوری رم. در گفتارها، ویرتو متعلق به همه مردم است. یعنی همه مردم باید خیر عموم را ترجیح دهند. لذا اساس در جمهوری، آزادی است. حرف مهم ماکیاولی در جمهوری نظریه موازنۀ قدرت نیروهای سیاسی اجتماعی است که حاصل آن آزادی است. در واقع، آزادی محصول تعادل میان مثلث نیروهای مردم، شهریاران و نخبگان است که هدفش برقراری آزادی است. به این ترتیب، می‌توان ماکیاولی را عاشق آزادی هم نامید.

از دیگر کتاب‌های ماکیاولی می‌توان به کتاب درباره فن جنگ و تاریخ فلورانس اشاره کرد. فن جنگ نیز مانند گفتارها به روم باستان می‌پردازد و

۱. آشوری، همان...

ماکیاولی در آن به تکنیک‌های روز جنگ کاری ندارد. از این رو کتاب چندی پر مایه‌ای نشده است.<sup>۱</sup> در عوض، تاریخ فلورانس بسان شاهکاری در تاریخ جلوه کرد؛ همان‌طور که شهریار در سیاست اثر گذاشت. این کتاب تاریخ رسمی شهر فلورانس بود که از قضا موجب خشنودی پاپ و نیز مدیچی‌ها شد. لکن با بازگشت مجدد جمهوری، ماکیاولی به طور کلی امید خود را برای اجرای سیاست‌هایش از دست داد.

و بالاخره از میان کتاب‌های شعر و داستان و نمایشنامه، کمدی ماندراگولا<sup>۲</sup> به دلیل نگاه انتقادی نویسنده به کلیسا و نظام کلیسا ای و رمزگشایی از اخلاقیات دوره رنسانس، ویژگی خاصی دارد. ماندراگولا به‌طور خلاصه خروج از سنت کاتولیک‌گرایی و ورود به عرصه لذت‌طلبی و خوشکامی است؛ تفاوتی نمی‌کند که این خوشکامی از چه راهی است، مهم این است که وجود ان آدمی آسوده باشد. بنابراین، حتی می‌توان با خاطر آسوده مرتکب زنای محضنه شد. تنها کافی است که کشیش نمایشنامه مجوز چنین گناهی را صادر کند. این در حالی است که لوکرتسیا پیش از حکم اعلام کرده بود که «حتی اگر من آخرین زن روی زمین باشم و نژاد بشر وابسته به گناه من باشد، این کار را نخواهم کرد».<sup>۳</sup>

#### چهارم: نظام پادشاهی

بحث اصلی شهریار، شناخت ماهیت و قواعد نظام پادشاهی است که از همان ابتدا با شهریاری‌های موروئی آغاز می‌شود. ماکیاولی در بحث خود شهریاری‌های موروئی را پایدارترین شکل حکومت دانسته و معتقد است که

۱. همان، ص ۲۷

2. La Mandragola Niccolò Machiavelli, *Mandragola*, translated by Anne and Henry Paolucci, 1977), p. 35.

اگر این شهریاری‌ها براساس «راه و روش نیاگان» اداره شود، اداره آن به مراتب آسان‌تر از شهریاری‌های نوبنیاد است و حتی در صورت سقوط به راحتی «قابل بازگشت» است، زیرا مردم آن دیار به پادشاهی خاندانش خو گرفته‌اند.<sup>۱</sup> اما مشکل اصلی در اداره شهریاری‌های نوبنیاد و شهریاری‌های در حال گسترش (یا پیوندی) است که در آن حاکمیت جدیدی در یک قلمرو تأسیس می‌شود. زیرا پس از دستیابی «همه کسانی که هنگام اشغال آن سرزمین آسیب دیده‌اند، دشمن شهریار خواهند شد.»<sup>۲</sup> به این ترتیب «باید در نظر داشت که کاری دشوارتر از اداره آن و شکاکانه‌تر از نیل دستیابی به آن و خطرناک‌تر از پیشبرد آن وجود ندارد.» لذا هر چه هنر دولتمرد نسبت به بخت وی بیشتر در جهانگشایی اش تأثیر داشته باشد نگه‌داری آن نیز برایش آسان‌تر است.<sup>۳</sup>

بحث «هنر و بخت» یا «ویرتو و فورتونا» یکی از مباحث مهم در بازخوانی ماکیاولی و فهم قواعد سیاست در شهریار است. به نظر ماکیاولی، هر شهریار توانا باید منتظر ناملایمات زمانه نیز باشد زیرا بخت همیشه یار نیست؛ پس باید با هنر شهریاری آن را مهار زد. اما هیچ‌کس پیشاپیش نمی‌داند که در آینده چه اتفاقی می‌افتد، تا خود را برای آن شرایط آماده کند. زیرا یک شهریار تنها زمانی یاران واقعی خود را می‌شناسد که آنها را در میدان نبرد بیازماید. بنابراین، پیش از جنگ نمی‌تواند وفاداری یارانش را پیش‌بینی کند، زیرا تنها در مرحله از جان‌گذشتگی است که سره از ناسره تشخیص داده می‌شود. در این زمان شهریار نمی‌تواند به وضع اولیه بازگردد. خطر زمانی فرامی‌رسد که بسیاری از یاران وفادار به شهریار در آزمون وفاداری جان داده‌اند، اما دشمنان در کنار یا در مقابل شهریار منتظر فرصت مناسب‌اند تا به امید نابودی شهریار سر به شورش بردنش و به وضع سابق بازگردند. در این شرایط تکیه بر

بخت، شهریار را «به خاک سیاه» نشانده و پادشاهی وی را «زیر و زبر» می‌کند. به‌زعم ماکیاولی، بخت همانند «رود سرکش» است که چون سر برکشد، «دشت‌ها را فرو گیرد و درختان و بناها را سرنگون کند و خاک را از جایی کند و به جایی دیگر افکند و هر کسی از برابرش گریزد و در پیشگاه خروشش به خاک افتاد و هیچ چیزی در برابر آن ایستادگی نتواند کرد.» با این وجود نمی‌توان همه کارها را به دست قضا سپرد، زیرا بخت تنها «نیمی از کارها را در دست دارد، اما کمابیش نیمی دیگر از امور به دست ما سپرده شده»، پس در روزگار آرامش می‌توان در مقابل این رود سرکش «سدها و خاکریزها بنا کرد تا به هنگام سرکشی سرزیزش به آبراهی ریزد یا آنکه چنان بی امان و زیانبار برنجوشد.»<sup>۱</sup>

بنابراین بخت، اگرچه که زیر و زبر کننده و شورشگر است، اما مردان بی‌پروا و توانا می‌توانند به یاری نیروی خرد، شجاعت، میانه روی و عدالت - که ماکیاولی آن را در واژه «ویرتو» جمع کرده است - بر آن فایق آیند. ماکیاولی می‌گوید که «فورتونازن است و هر که خواهان او است می‌باید به ضرب و زور به او دست یابد و می‌بینیم که وی خود را بیشتر به چنین مردانی و امی گذارد تا به آنانی که به سردی پای پیش می‌گذارند. و نیز همچون زنان دوستار جوانان است که بی‌پرواترند و زورآورتر، و گستاخ‌تر بر او فرمان می‌رانند.»<sup>۲</sup> بنابراین، پسند می‌خورد و به یاری «ویرتو»، به صورت مطلوب متجلی می‌شود؛ «بدون بخت، توانایی ایشان ناچیز می‌شد و بدون قدرت، بخت ایشان بر باد می‌رفت.»<sup>۳</sup> به این ترتیب منشأ قدرت را باید در رابطه دیالکتیکی هنر و بخت و حفظ نقطه تعادل در کنارکنش میان محتوای سیاست، دولتمرد و مردم جست و جو کرد.

به‌زعم ماکیاولی، هنر دولتمرد یا «ویرتو»، فضیلت و استعدادی است که

۱. همان، ۲۵، ص ۹۱ و نیز آشوری، ص ص ۱۴۲-۱۴۳.

۲. همان، ۲۵، ص ۹۳ و نیز آشوری، ص ۱۴۵.

۳. همان، ۲۵، ص ۹۰.

شهریار به یاری آن می‌تواند بر بخت غالب شده، آن را برای سامان دادن به بی‌نظمی و دوام نظام سیاسی به کار بندد. اما هنر شهریاری زمانی هویدا می‌شود که شهریار بتواند به آرزوها و خواستهای مردمش جامه عمل پوشاند و مهم‌ترین خواست مردم تأمین مالی و جانی شان در مقابل دشمنان احتمالی است. چنین رهبرانی خیلی زود شخصیتی فرهیخته، باشکوه و قابل ستایش نزد مردم پیدا می‌کنند؛ همان‌طور که موسی در میان قومش چنین شد، زیرا او به بنی اسراییل کمک کرد تا برای نجات از برده‌گی و تباہی از رود نیل عبور کرده، به مصر بروند.<sup>۱</sup> در مقابل نیز شهریاران نالایقی وجود دارند که در برابر «قدرت عریان» تاب مقاومت ندارند و حاضرند برای کسب آن، هزینه‌های انسانی و مالی گزافی به شهروندان تحمیل کنند. نزد ماکیاولی چنین شهریارانی «گرچه ممکن است به قدرت برسند، اما شهریاریشان از عظمت و شکوه بی‌بهره است».<sup>۲</sup>

با وجود این، هنر شهریاری در جذب حمایت توده مردم و رعایت اخلاق عرفی دو چیز متفاوتند. لذا شهریار در عین برخورداری از هنر و فضیلت شهریاری مجاز است که به اخلاق عرفی نیز پایبند نباشد. زیرا اخلاق عرفی، نظیر پایبندی به توافقات اجتماعی، از ضروریات زندگی خانوادگی و اجتماعی است. اما شهریار فراتر از همه این قوانین و اخلاقیات عرفی قرار می‌گیرد. او مجبور است برای برقراری نظم اجتماعی و تأمین صلح و امنیت شهروندان خود جسور و بی‌باک باشد و کاری کند که عموم شهروندان بیشترین نفع را از عملکرد او ببرند. بنابراین، شهریار ناچار است که برای مصلحت عموم، بعضی از بنیادها و سنت‌های اجتماعی را بشکند. بنابراین، نمی‌توان او را ملزم کرد که همواره به تمام اخلاقیات اجتماعی که بعضاً پایه و اساس طبیعی نیز ندارد، پایبند باشد. و این نقطه آغاز ماکیاولی در تبیین

نظریه‌های جدید کلاسیک در باب سیاست است؛ سیاستی که نه معطوف به مذهب، نه فلسفه اخلاقی و نه نظریه‌های حقوق طبیعی است، بلکه معطوف به «عملگرایی و کارآمدی» در سیاست و تصمیم‌گیری برای مدیریت قدرت و به کارگیری آن برای برقراری نظم و ثبات در کشور و تأمین نیازهای حیاتی و ضروری شهروندان یک دولت و یا به زیان لئو اشتراوس «به کارگیری اخلاق نه برای پرهیزکاری بلکه برای خوشبختی» است.<sup>۱</sup>

### پنجم: جهانداری و هنر شهریاری

با مقدماتی که در باب اخلاق شهریاری بیان شد، بجایست پرسیم که «ویرتو» چه امتیازاتی به شهریار می‌دهد. در واقع، با توجه به تعریف خاصی که ماکیاولی در رفتار شهریار با شهروند ارائه می‌دهد معلوم می‌شود که مفهوم اخلاق سیاست و فضایل دولتمرد نزد ماکیاولی چارچوب تحلیلی متمايزی پیدا کرده که بسیار بدیع و جدید است. ماکیاولی برای طرح جدید خود و توضیح «فورتونا» و «ویرتو» دو نمونه شهریاری فرانچسکو اسفورتسا<sup>۲</sup> و چزاره بورجا را مثال می‌زند. که اولی به یاری هنر خود از جایگاه مردی ساده به فرمانروایی میلان رسید و «آنچه را که با هزار خونِ جگر به دست آورده بود با خیالی آسوده نگاه داشت» و دومی به یاری بخت، از دولت تاج پدر، به فرمانروایی رسید و چون دولت پدر به پایان رسید، دولت چزاره نیز سرنگون شد، زیرا زمانی که پدر درگذشت او نیز در بستر بیماری بود. اگر چنین نبود چزاره به دو سپاهی که وی را در میان گرفته بودند پیروز می‌شد. ماکیاولی نقل از چزاره می‌گوید که «امیر به من گفت که برای هنگام مرگ پدر فکر همه‌چیز را کرده و چاره هر کاری را اندیشیده بود جز آنکه خود نیز در آن

۱. لئو اشتراوس، فلسفه سیاسی چیست، ترجمه فرهنگ رجایی، (تهران: انتشارات علم فرهنگی: ۱۳۷۳)، ص ۲۷۱.

هنگام در بستر مرگ افتاده باشد.»<sup>۱</sup> به این ترتیب، همان بختی که وی را بر سر بر قدرت نشاند، دولتش را سرنگون کرد. با آنکه چzarه در دوراندیشی، هنروری و شهریاری، سرمشق و سرآمد روزگار خود بود. پس گناه او نه در استعداد و شایستگی وی، بلکه تنها از سر «بدخواهی بی حد و نهایت بخت بود.»<sup>۲</sup>

با وجود این، ماکیاولی هنر جهانگیری و جهانداری چzarه و رفتار وی را در امرکشورداری و مردمداری، نمونه و سرمشق قرار داده، به شهریاران جویای نام اندرز می‌دهد. اولین درس ماکیاولی روش جهانداری است. او می‌گوید که امیر بایستی نیروی بازو و نیرنگش را به گونه‌ای نمایش دهد که مردم به او اعتماد کنند وهم از او بترسند و هم او را دوست داشته باشند؛ با امرای داخلی نیز چنان رفتار کند که از او نافرمانی نکنند و بارقباش نیز به گونه‌ای معامله کند که وجودش را بر نابودیش ترجیح دهند و در تنگناها به یاریش بستابند؛ و بالاخره چنان باشد که «در مردم هم مهر برانگیزد و هم ترس؛ و سپاهیانش از وی فرمان برند و بزرگش دارند؟... هم به خشونت بکشد و هم مهربان باشد، هم بزرگ منش باشد و هم گشاده دست، هم سپاهی سرکش را براندازد و هم سپاهی فرمانبردار را پی افکند؛ و با شاهان و امیران چنان طرح دوستی دراندازد که با شوق به یاریش برخیزند و در گزند رسانیدن به وی پرواکنند.»<sup>۳</sup>

درس دوم این است که شهریار باید مراقب چشمان مردم باشد، «زیرا مردم بیشتر برپایه آنچه چشم‌شان از دور می‌بینند داوری می‌کنند. «بنابراین، لازم نیست که شهریار به همه صفات آراسته باشد، اما لازم است که به صفاتی چون «نرم‌دلی، وفاداری به عهد، مردم‌دوستی، راستگویی و دینداری» مشهور باشد؛ هر چند که شهریار به آنها عمل نکند. زیرا برای پاسداری از دولت چه بسا ناگزیر شود که این صفات پسندیده را زیر پا نهد.»<sup>۴</sup>

۱. شهریار، ۸، ص ۲۹ و نیز آشوری، ص ۷۱.

۲. شهریار، ۷، ص ۲۴ و نیز آشوری، ص ۶۶.

چه نیکو است شهریار را که درست پیمان باشد و در زندگی راست روش و بی نیرنگ. با این همه، آزمون‌های دوران زندگانی ما را چنین آموخته است که شهریارانی که کارهای گران از دستشان برآمده است آنانی بوده‌اند که راست‌کرداری را به چیزی نشمرده‌اند و با نیرنگ آدمیان را به بازی گرفته‌اند و سرانجام بر آنانی که راستی پیش کرده‌اند، چیره گشته‌اند.<sup>۱</sup>

بنابراین، شهریار بنا به ضرورت می‌تواند به شرارت نیز دست یازد. از این شرارت تنها چند تن از نزدیکان واقف می‌شوند و این چند تن نیز در مقابل انبه مردم که امیر را نیکو می‌پندارند، ناچیزند. «زیرا مردم عامی همیشه بندۀ ظاهرند و سرانجام کار و جهان آکنده از مردم عامی. و آن اندک شماری که از زمرة مردم عوام نیستند چه جای گفتار، آنجاکه انبه مردم هواه خواه دولت باشند.»<sup>۲</sup>

درس سوم این است که شهریار بداند برای مبارزه دو راه بیشتر نیست. یکی از طریق قانونی، که شایسته رفتار با انسان و دیگری از طریق زور، که شایسته رفتار با ددان است. «از آنجاکه روش نخستین چه بسا کارآمد نیست، روش ددان و انسان را نیک به کار بند... و بداند چگونه هر دو سرشت را در کار آورد، زیرا یکی بر دیگری پایدار نمی‌تواند بود.»<sup>۳</sup> پس شهریار می‌باید در

۱. همان، ۱۸، ص ۶۳ و نیز آشوری، ص ۱۱۱.

۲. ماکیاولی در جای دیگر از صفات ناپسند شهریاری، همچون خساست

بخشنده‌گی، سنگدلی در مقابل نرم‌دلی، پیمان‌شکنی در مقابل درستی فرسکا، ... نه...»<sup>۴</sup> تهور، مردمی بودن در مقابل بزرگی فروشی، هزاره<sup>۵</sup> فرسکا، ... نه...»<sup>۶</sup> در مقابل

سیاستش از مردم پیشی بگیرد و «شیوه‌های ناپرهیزگاری را بیاموزد و هرگاه که نیاز باشد، به کار بندد»<sup>۱</sup> تا بتواند قبل از اینکه فرمانبرداران تیر از ترکشش خالی کنند و زره از او برگیرند، زره و تیر و کمانی دیگر ساز کند. این نیز به دست نمی‌آید، مگر اینکه شهریار، بسان روباءه دارای سرشتی انعطاف‌پذیر و حیله‌گر باشد. زیرا شیر ساده‌دل و بی‌باق، هر چند به راحتی بر رماندن گرگان وقوف دارد، اما دامها را نمی‌شناسد. «از این‌رو روباءه می‌باید بود و دامها را شناخت؛ و شیر می‌باید بود و گرگ‌ها را رماند.» پس فرمانروای زیرک باید همانند چزاره بورجا سنگدل و بی‌باق باشد تا در جایی که درست‌پیمانی به زیان او است و «دلیلی نیز برای پاییندی به آن در میان نیست،» پیمان شکسته، «با زیرکی دست به کار نیرنگ و ریا شود» زیرا تجربه نشان داده است «آنان که رویاهی پیشه کرده‌اند از همه کامیاب‌تر برآمده‌اند.»<sup>۲</sup>

درس چهارم این است که شهریار بداند «هیچ دژی پایدارتر از عشق و دوستی مردم نیست.»<sup>۳</sup> بنابراین، شهریارانی که بتوانند ایمان و عشق مردم را نسبت به خود نگاه دارند بیشترین پشتگرمی را برای استمرار دولت خود برپا کرده‌اند. اما در میان مردم عاشق‌پیشه و طرفدار شهریار چه بساکسانی باشند که «ناسپاس‌اند و زیان‌باز و فریبکار و ترسو و سودجو» و تنها به سود خود از وی طرفداری می‌کنند. «و تا زمانی که خطر از ایشان دور باشد، جان، مال، زندگی و فرزندان خود را فدای شهریار می‌کنند، اما به روزگار خطر کردن بر او می‌شورند،» زیرا دوستی ایشان بر پایه زراست. پس آنگاه که زراز میان برود، ایشان نیز پیوند مهر و دوستی خود را می‌گسلند. لذا برای «شهریاری که تنها به نویدهای ایشان دل خوش کرده و اندیشه‌ای در کار خویش نکرده باشد، سرنوشتی جز نابودی نیست.»<sup>۴</sup>

در این صورت درس پنجم ماکیاولی برای شهریارانی که دوستدار طرفدار باطنی ندارند، این است که با کیفرهای سخت، ترس خود را برد مردم اندازند؛ البته تا حدی که موجب نفرت از وی نشود. زیرا «هر انس از کیفر آن رشته پیوندی است که ترس را پایدار می‌کند.» به این ترتیب، شهریار مجاز است که با تنبیهات جانی و حتی خونریزی و قتل رعایا، آنها را به اطاعت وادارد، اما باید از دست یازیدن به مال و ناموس ایشان خودداری کند؛ و این تفاوتی شگفت است که ماکیاولی میان غلبه بر جان و غصب اموال قائل می‌شود، زیرا غصب بسی ساده‌تر و توجیه‌پذیرتر است و حال آنکه خونریزی دلایل شایسته و روشن‌تری می‌طلبد. از این‌رو، هنگامی که کسی با دلایل موجه و محکمه پسند کشته می‌شود، فرزندان و بستگانش خیلی زود مرگ وی را فراموش می‌کنند، اما از دست رفتن میراث پدر، که به بهانه‌های ضعیف ستانده شده، همواره در خاطره‌ها می‌ماند.<sup>۱</sup> در این صورت، شهریار زیرک و خردمند باید برای تهیه و تدارک مایحتاج زندگی رعایایش تلاش کند و افزون بر این،

«می‌باید رعایای خویش را دلگرم کند تا با خاطر آسوده به پیشۀ خویش بپردازند، خواه بازرگانی باشد یا کشاورزی یا هر پیشۀ بشردوستانه دیگر، تا آنکه مردم از بیم آنکه مال ایشان را بستانند از افزودن بر دارایی خویش بازنمانند و یا از بیم باج و خراج از کسب و کار دست نکشند، بلکه هر که را که دست به چنین کارهایی زند و از این یا آن راه در پی افزودن بر رونق شهر و دولت خویش باشد می‌باید پاداش دهد.»<sup>۲</sup>

بنابراین، در مقابل ترس و وحشتی که بر شهروندانش مستولی کرده برایشان امنیت جانی و مالی رعایا و شکوه مقام و دولت خویش را به ارمغان می‌آورد.

۱. همان، ۱۷، صص ۶۱-۶۲ و نیز آشودی، ص ۱۰۹

## ششم: نظام جمهوری و فضایل مدنی

در شهریار، هنر یا شایستگی امیر آن بود که بتواند نظم را برقرار کرده و دولت شهری با ثبات و در حال تعادل را برای شهروندان و نیز بقای حکومت خود تدارک ببیند. اما در گفتارها، هنر و شایستگی امیر از این نیز فراتر می‌رود. زیرا اوی با دوراندیشی بر آن است تا نظمی مافق حکمرانی خود، برای شهروندان به ارمغان آورد. لذا بر آن می‌شود تا با تأسیس نهادهای ماندگار، پیشایش به نیازهای حیاتی شهروندان دولت شهر و نیز نسل‌های بعد پاسخ دهد. بنابراین، مصلحت دولت آن‌چنان که در شهریار بیان شد، به مصلحت فرد یا حکمرانی امیر، چون چزاره بورجا، تقلیل نمی‌یابد، بلکه مصلحت دولت فراتر رفته در تمامی ابعاد دولت، به مفهوم کلان آن، معنی می‌شود؛ دولتی که با مرگ رهبر نمی‌میرد و با قوت ادامه حیات می‌دهد. به عقیده ماکیاولی «سلامت دولت جمهوری یا کشور پادشاهی بسته به وجود زمامدار مقتدر نیست که در زمان زندگی خود به خردمندی حکومت کند، بلکه بسته به قوانین و نهادهایی است که او به وجود آورده تا پس از مرگش نیز از کشور پاسداری کند».<sup>۱</sup>

با وجود این، به نظر می‌رسد که وضع یک نظام سیاسی متعادل و با ثبات، که موضوع محوری گفتارهاست، با دشواری‌های زیادی مواجه است، زیرا نظام سیاسی نیز همچون سایر موجودات ذی‌حیات در معرض فساد و تباہی است. از این‌رو، ماکیاولی بر این باور است که حرکت اصلاح و فساد حکومت‌ها دوری است. حرکتی که پیوسته به صورت عرضی و طولی در حال انجام است. ماکیاولی برای توضیح این حرکت دوری، وضعی و انتقالی، شش نوع از انواع حکومت‌ها، سه نوع خوب و سه نوع فاسد، را از هم متمایز می‌کند. مونارشی یا حکومت فرد دادگر، آریستوکراسی یا حکومت گروه دادگر، و دموکراسی یا حکومت توده مردم، از انواع خوب حکومت هستند،

امه همچویک از این مده نوع حکومت جز برای مدتی اندک برقرار نموده‌اند،<sup>۱</sup> و به صرعت رو به تباہی می‌گذارند: مونارشی به تیرانی یا حکومت پسرستگر، آریستوکراسی به الیگارشی یا حکومت گروه استمکر، و دموکراسی به آنکه میسم با استمکری توده آزادی خواه – که نه نفع خود را می‌شناسد و نفع عموم را – می‌گراید.<sup>۲</sup>

از نظر ماکیاولی، مونارشی اولین نظام سیاسی است که در جامعه اسلام شکل گرفت، زیرا انسان‌های اولیه که در ابتدا «مانند جانوران و حشی جدال» هم بمسر می‌بردند، برای حفظ امنیت و رفاه عمومی خود، «قوی‌ترین و دلیرترین» قدر را به عنوان پیشاو فرمانروای خود برگزیدند. از اینجا مفهوم «تیک و ترستکار» در برابر «بد و شریر» پدید آمد و مردم بر آن شدند که افراد عدالت بود، از آن پس، «به جای قوی‌ترین و دلیرترین افراد، خردمندترین و عامل‌ترین کسان به رهبری انتخاب شدند»؛ کسانی که بتوانند به حکم قانون از شرایط‌های روزمره پیشگیری کنند.<sup>۳</sup>

با برقراری عدالت از حقوق مردم دفاع کنند. اما با گذشت زمان، حکومت پادشاهی به انحطاط گراییدند، و چون به خانه گرم و زندگی راحت خو گرفته بودندک اهداف اولیه حکومت را در برمی‌بینی فضایل مدنی فراموش کردند و تجملات و رفاه زندگی را امری بین تصور کردند و «گمان بردن» که حکمران هیچ وظیفه‌ای ندارد جز اینکه در شکوه و جلال و لگام گیختگی و هوسرانی بسیار گران پیشی گیرد، بستایر این، فرمانروایی به سوی تجمل پرستی و تصور ملاری سوق یافت و در تبعده حکمرانان به جای عدالت، ظلم پیشه

<sup>۱</sup> مصلح، ۱۹۷۰، ص ۱۱۲-۱۱۳ و تیز اطفئی، ص ۴۲.

<sup>۲</sup> مصلح، ۱۹۷۰، ص ۱۱۲ و تیز ص ۴۲.

کردند و «منفور مردم شدند.» و این تنفر موجب شد که حاکم از ترس شورش توده‌ها، به ابزار زور و ارعاب متوصل شود. و «بدین سان حکومت تیرانی یا استبدادی پدید آمد.»<sup>۱</sup>

در چنین وضعیتی معمولاً عده‌ای از فرهیختگان مردم، برای مقابله با بی‌عدالتی و ظلم حکومت استبدادی، با تشکیل جبهه آزادی‌بخش علیه حاکم مستبد شورش می‌کنند و برای تشکیل دولت دلخواه و برقراری نظم، آریستوکراسی یا حکومت گروه اندک را تأسیس می‌کنند؛ حکومتی که نه متکی به فرد، بلکه متکی به گروه اندک است. این گروه اندک با اجتناب از حکومت استبدادی تلاش می‌کنند که حکومت قانون را جانشین حکومت وحشت و ترس کنند. با این وجود، جانشینان ایشان، که فساد ناشی از حکومت استبدادی را تجربه نکرده‌اند، تصور می‌کنند که زندگی در سایه استبداد بسیار لذت‌بخش‌تر از لذایذ «مساوات مدنی» است. لذا پس از به‌دست گرفتن قدرت، «عنان خود را به‌دست سودپرستی، جاه‌طلبی و افسارگسیختگی سپرده‌ند و بدین سان حکومت اشراف را به الیگارشی مبدل ساختند و کوچک‌ترین اعتنایی به خیر عموم نورزیدند»<sup>۲</sup> و حکومت جباری، این‌بار در حجاب گروه اندک، برقرار شد. لکن توده مردم که به‌سبب رضایت جبار علیه مونارشی شورش کرده بودند، این‌بار نیز سر به شورش گذاشتند و فرمانروایان را به‌زیر آوردند و خود بر تخت سلطنت تکیه کردند؛ «حکومتی که در آن عنان اداره کشور نه در کف عده‌ای از قدرتمندان است و نه در دست شهریاری یگانه،» بلکه در دست توده مردم است.<sup>۳</sup>

حکومت دموکراسی نیز در ابتدا لذت‌بخش و همراه با رعایت فضای مدنی بود. لکن رقابت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میان توده‌های حاکم بیش از پیش موجب بی‌نظمی و فساد در جامعه شد و «دوره

۱. همان، ۱، ۲، صص ۱۱۲-۱۱۳ و نیز ص ۴۳.

۲. همان، ۱، ۲، ص ۱۱۳ و نیز ص ۴۳.

۳. همان، ۲، ۱، ص ۱۱۴ و نیز ص ۴۳.

لگام‌گسیختگی فرارسید؛ دوره‌ای که در آن نه منافع فرد حرمتی داشت و خیر عموم.» بنابراین امنیت عمومی به سرعت رو به زوال گذاشت و حکومت با بی‌نظمی مواجه شد. از آنجاکه نیازهای ضروری مردم در معرض تهدید قرار گرفت، مردم مجبور شدند برای «جلوگیری از هرج و مرج» به حکومت فرد واحد «یا فرمان شهریار» گردن نهند؛ همان چرخه‌ای که همواره تکرار می‌شود.<sup>۱</sup>

به این ترتیب، روشن می‌شود که دشمن اصلی تمام نظام‌های سیاسی به‌ویژه نظام‌های خوب سیاسی، فسادی است که از درون نظام سیاسی نشان می‌گیرد. بنابراین، «قانون‌گذاری که بنیاد مدینه را براساس یکی از این سه نوع حکومت شکل می‌دهد، دولتش جز زمانی کوتاه پایدار نخواهد ماند، زیرا هیچ ابزاری برای جلوگیری از تبدیل انواع خوب حکومت به ضد آنها وجود ندارد.»<sup>۲</sup> از این‌رو، ماکیاولی بر این باور است که تمامی اشکال حکومت، اعم از اشکال خوب و بد، ناقص‌اند، زیرا یا بسی دوام و یا ذاتاً بدنده. لذا به قانون‌گذاران و بنیان‌گذاران خردمند توصیه می‌کند که نظام‌های سیاسی خود را به شکل مختلط از هر سه نوع برگزینند، زیرا در چنین حکومتی «شهریار و اشراف و توده مردم ناظر رفتار یکدیگرند و اختیارات هم‌دیگر را محدود می‌سازند.»

در نظام جمهوری<sup>۳</sup> یا حکومت‌های مختلط، هر یک از طبقات سه‌گانه فوق در قدرت سهیم می‌شود و برای جلوگیری از انحصار قدرت، بر اعمال سیاسی طبقه رقیب نظارت می‌کند. با وجود این، حتی در نظام‌های سیاسی مختلط، نهایتاً قدرت در دست طبقه متعدد الشکلی قرار خواهد گرفت که به نظر ماکیاولی بهترین شکل آن انحصار قدرت در دست طبقه متوسط است، زیرا در این صورت حمایت از آزادی بسی سهل‌تر و مطمئن‌تر است. از نظر

۱. همان، ۱، ۲، ص ۱۱۴ و نیز ص ۴۴. ۲. همان، ۲، ۱، ص ۱۱۲ و نیز ص ۴۴.

ماکیاولی، مردم عادی برخلاف گروه اشراف که قصد سلطه دارند، و نیز برخلاف مردم طبقه پایین که ماهیتاً سلطه‌پذیرند، تنها گروهی هستند که نه سلطه‌پذیرند و نه سلطه‌گر و از این رو تلاش‌شان در اعمال قدرت برای رهایی از سلطه و رسیدن به آزادی و آزادسازی است. بنابراین، مردم عادی در مقایسه با سایر طبقات و گروه‌های اجتماعی انگیزه بیشتری برای استفاده از امتیازات آزادی مدنی دارند و «اگر پاسداری از آزادی به ایشان واگذار شود از آزادی سوءاستفاده نخواهد کرد و به مراتب بیش از اشراف دیگران را از تجاوز به آن باز خواهد داشت.»<sup>۱</sup>

اما چنین وضعیتی وقتی کارآمد است که فساد همه شئون زندگی مردم را فرانگرفته باشد و عناصر سالم در جامعه بیش از عناصر بیمار باشند و اقوام آزادیخواه در «منجلاب فساد» غوطه‌ور نشده باشند. به‌زعم ماکیاولی، قومی که «همیشه در قفس و در زیر شلاق» نگاه داشته شود، به تدریج به زندگی در زیر سلطه فرمانروایان خوگرفته و به فساد می‌گراید و حتی «اگر به سبب پیش‌آمدی آزاد شود،... دوباره زیر یوغی قرار می‌گیرد که بیشتر اوقات سنگین‌تر از یوغی است که به تازگی از فشار آن رها شده است.»<sup>۲</sup> با وجود این، به نظر می‌رسد که هنوز هم راهکاری برای نجات از تباہی و فساد وجود دارد و آن تغییر سنت سیاسی و توسل به کارآمدی آن است. این راهکار تقریباً شبیه به همان چیزی است که ماکیاولی در شهریار به آن پرداخته است. به نظر ماکیاولی، قوانین بشری اصولاً متعلق به دوره‌ای است که «آدمیان هنوز خوب بودند.»<sup>۳</sup> در چنین حالتی تمام شهروندان حق مداخله در قانون‌گذاری و یا حداقل پیشنهاد قانون را داشتند و «هیچ عیب نداشت که هر فردی آنچه را که به نفع عموم می‌دانست، پیشنهاد کند.»<sup>۴</sup> اما با فساد شهروندان، نیاز به قوانین جدید ضروری شد؛ قوانینی که بتواند مطابق روز و کارآمد باشد و مانع از

فساد روزافزون در جامعه شود «ولی وقتی فساد جامعه را فراگرفت این رسم نیز زیانبار شد، چون تنها قدرتمدنان قانون را پیشنهاد کردند؛ آن هم نه به نفع آزادی عموم مردم بلکه به نفع قدرت خود، و هیچ کس از ترس نمی‌توانست با پیشنهادهای ایشان مخالفت کند.» لذا در چنین شرایطی مردم به اجبار و از سر ترس به قوانین اسارت‌بار حاکم تن می‌دهند<sup>۱</sup> زیرا «کسی که می‌خواهد این وظیفه را به جا آورد باید قدرت بی‌قید و حد داشته باشد تا بتواند هر چه می‌خواهد بکند.»<sup>۲</sup>

به نظر ماکیاولی، برای بنای نهادها و رسوم جدید و نیز «دگرگون ساختن قانون اساسی» نیاز به مردی شریف و عدالت‌پیشه است. لکن همواره سمت و سوی جوامع و ساخت و بافت قدرت به گونه‌ای است که «معمولًاً قدرت را به سوی دستان مرد شریر سوق می‌دهد.» از این‌رو، به‌ندرت پیش می‌آید که مردی شریف با استفاده از وسائل نامشروع قدرت به دست آورده تا آن را برای وصول به هدفی نیک و مشروع به کار ببرد یا مردی شریر که با توسل به زور به قدرت رسیده است، خیر عموم جامعه را هدف خود سازد. به‌این‌ترتیب، خواهناخواه نظام پادشاهی از جمهوری برتر و کارآمدتر است. بنابراین، آدمیانی که از زور مشروع و لطیف قانون سرمی‌تابند، با اقدامی بسیار ستمنگرانه بر مردم لگام می‌زنند<sup>۳</sup> زیرا اصلاح مردم یا به زور و یا به تعهدات مدنی میسر می‌شود. لذا وقتی که فضایل مدنی، چنانکه در نظام جمهوری ضرورت دارد، از اعتبار لازم برخوردار نباشد، برای فرمانروایان چاره‌ای جز توسل به زور باقی نمی‌ماند.

اما در نظام جمهوری فضایل مدنی بر جامعه حکم‌فرما می‌شود و مردم به فساد نمی‌گرایند و با کمال میل به اطاعت از قانون تن می‌دهند و به قواعد آن احترام می‌گذارند و برای ایجاد جامعه‌ای امن و بی‌خطر حتی مصالح عمومی

۱. همان، ۱، ۱۸، ص ۱۷۰ و نیز ص ۹۳. ۲. همان، ۱، ۱۸، ص ۱۷۱ و نیز ص

این علاوه شخصی مرجع می‌دارند. لذا استفاده از ابزار زور و تهدید اساساً کارآمد نیست. در اینجا تنها ابزار قانون است که می‌تواند راهنمای اجتماع انسانی باشد؛ مشروط به اینکه قوانین موضوعه خوب و منصفانه و قابل اجماع باشد. بهزعم ماکیاولی، چنین وضعی وقتی ممکن می‌شود که «مردان قانونگذار خود تابع قانون و اخلاق مدنی باشند، زیرا «همان‌گونه که برای هماداری اخلاق نیک قانون خوب لازم است، برای رعایت قوانین نیز اخلاق ضروری است». <sup>۱</sup> به نظر ماکیاولی، در نظام جمهوری حاکمیت از آن قوانین است و تنها قوانین خوب می‌توانند کارساز باشند؛ در غیر این صورت نمی‌توان به دولتی منظم، متعادل و با ثبات دست یافت. او در چگونگی اجرای قوانین توصیه می‌کند که «دولت منظم هرگز نباید از جرایم شهروندانش به خاطر خدمات‌شان چشم پوشد، بلکه باید برای خدمت پاداش معین کند و برای جناحت مجازات؛ و اگر شهروندی که برای عملی نیک پاداش گرفته است مرتکب جناحت شود، دولت باید او را بدون کوچک‌ترین نوجه به خدمت پیشینش به کیفر رساند، زیرا تنها دولتی از نعمت آزادی برای مدت طولانی بهره‌مند خواهد شد که اصول گفته شده را رعایت کند. در غیر این صورت، جمهوری فاسد خواهد شد». <sup>۲</sup>

روشن است که نزد ماکیاولی مردان مختلف، یعنی کسانی که به قانون نوافقی دولت شهر احترام نمی‌گذارند، بی‌ارزش و دون‌مایه هستند. زیرا در چنین شرایطی گروه‌های فاسد قدرت را در دست می‌گیرند و نظامی به مراتب بدتر از دوران فنودالیته و حکومت طبقه زمیندار شکل می‌دهند. زیرا در آن دوره، که دولت پدرشاهی بربا بود، حداقل ضوابطی مردم‌پسند و معطوف به «خیر عموم» برای شیوه تولید و توزیع ثروت نیز وجود داشت، اما در دوره فساد حکومت، ثروت در دست گروه و طبقه‌ای «ویرانگر و تباہ‌کننده جمهوری و کشور» قرار می‌گیرد که جز انباست ثروت و جلب منافع

. ۱۰۵ ص. ۱۸۱ و نیز ص.

شخصی به چیز دیگری نمی‌اندیشند. لذا جز ترس و تهدید جان، مال و آزادی مردم چیزی به ارمغان نمی‌آورند.<sup>۱</sup>

در مقابل، ماکیاولی به ستایش و مدح اشراف تجارت‌پیشه‌ای می‌پردازد که ثروت‌شان را از راه «دارایی قابل انتقال و تجارت»، حاصل کرده‌اند و «هیچ یک از آنان نه صاحب قلعه‌ای است و نه اختیار جان و مال رعایا را دارد». چنین مردمانی به مردم عادی و کارشان و دارایی‌شان و نیز سایر قوانین مدنی احترام می‌گذارند. لذا دیگر ثروت و تجارت اشراف تهدیدی برای حقوق و آزادی شهروندان نمی‌شود و جمهوری، تا زمانی که وحدت پابرجاست، با حفظ قواعد پایه‌ای آن بربرا می‌ماند.<sup>۲</sup> لکن باید توجه داشت که ثروت تا زمانی کارساز است که مردم برای انجام امور خود درجهٔ فهم خیر عموم و انجام امور محوله با هم تفاهم داشته باشند. به نقل از ماکیاولی قدرت روم باستان ناشی از همین مفاهeme بود و نشان داد که جمهوری بهترین شکل حکومت است که در آن فضایل مدنی استوار و برقرار می‌ماند.

### هفتم: جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در پایان می‌توان این طور بیان کرد که افکار ماکیاولی در جریان تحول جامعهٔ مدنی، اندیشه‌ای مربوط به دورهٔ گذار است. ماکیاولی زاییدهٔ اولمایسم و فرهنگ رنسانس بود و بیشتر بر آن بود تا نشان بددهد که انسان چه می‌کند، نه که راه جامعهٔ مدنی برای دوران جدید هموار شود. بنابراین، گناه بزرگ وی که ماکیاولیسم را زاییدهٔ آن می‌دانند، نه خدمت به سلطهٔ شهریار، بلکه کالبدشکافی مکانیسم قدرت بود. از جمع‌بندی اندیشه‌های ماکیاولی در شهریار و گفتارها آشکار می‌شود که ماکیاولی برای آزادی اهمیت به‌سزایی

۱. همان، ۱، ۵۵، ص ۲۵۵ و نیز ص ۱۷۲.

۲. همان، ۱، ۵۵، ص ص ۲۵۶-۲۵۷ و نیز ص ۱۵۷.

قابل است. تأکید بر خیر عموم و تلاش برای تعیین چارچوبی جدید و برکنار از سنت‌های دینی جامعه مدنی از ویژگی‌های برجسته آثار ماکیاولی به ویژه کتاب گفتارهای است. او در شهریار به شیوه‌ای نو ابتدا ماهیت قدرت، چگونگی دستیابی به آن و حفظ آن و نیز انواع نظام‌های سیاسی را تبیین می‌کند و سپس با قرائت تاریخی، برپایه شناخت خود از تاریخ روم و شیوه پادشاهان بزرگ جهان، فلسفه مآبانه و بیشتر برای درمان بی‌ثباتی ایتالیا، می‌کوشد اسیران زنجیرشده در غار افلاطون را از چنگال جباران سلطه‌گر رها کند.

آثار ماکیاولی جهان نویی در برابر چشمان همگان گشود و نشان داد که چگونه می‌توان نظریه‌پردازی کرد و از تاریخ برای آینده درس گرفت. او چون ارسطو توسعه طبقه متوسط به شیوه فرهنگی و بعضًا اقتصادی را راه کاهش جنگ دائمی فقیر و غنی در جامعه سیاسی دانست و نشان داد که چگونه می‌توان ضمن حفظ قدرت، یکپارچگی و شکوه دولت را برای نسل‌های آینده تضمین کرد. او با افکار بدیع و نظریه‌های کارآمد خود در باب سیاست، خوانندگان آثارش را با جهان نو و مفهوم جامعه مدنی آشنا کرد. هر چند آثار او نقشی از جامعه مدنی را نمایش نداد، اما باعث شد که اندیشه‌های نو در سیاست به جای غایت‌نگری ارسطویی به سوی مکانیک هابزی یا تبیین چگونگی «هست‌ها» و ترسیم جامعه مدنی، به جای اسطوره‌نگری و آرمان‌گرایی غیرفعال و متکی به تکلیف جزم‌گرایانه و بعضًا غیرمعهدانه در نظام سنتی، به مشارکت عقلانی توده‌ها و نخبگان در سرنوشت خود معطوف شود.